

نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری

دکتر مهدی ستودیان^۱

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی پردیس شهید بهشتی دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی

مسلم رجبی^۲

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی حکیم سبزواری

(تاریخ دریافت: ۹۵// تاریخ پذیرش: ۹۵//)

چکیده

یکی از اصطلاحات روانشناسی که وارد حوزه ادبیات شده «نوستالژی» است. نوستالژی با این که تقریباً به تازگی در عرصه‌های هنر و علوم مختلف خودنمایی می‌کند اما به هیچ وجه نوظهور و نوپا نیست. به طور کلی آدمی هیچ‌گاه از وضع موجود، و احوال زمانه‌ی خویش راضی نبوده است و هر کس به نوعی با این دل‌تنگی‌ها روزگاری قرین بوده است. نوستالژی انواعی دارد که یکی از آنها نوستالژی اجتماعی است. این نوستالژی در حوزه ادبیات، نظر بسیاری از شعرا و ادبا و منتقدان را به خود جلب کرده است. یکی از شعرای توانمند معاصر که می‌توان اشعارش را از دیدگاه این نوع نوستالژی مورد بررسی قرار داد فریدون مشیری است. به راستی که اشعار فریدون مشیری آینه تمام‌نمای جامعه و روزگار شاعر است. این پژوهش با هدف تبیین مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی و با بررسی و کند و کاو در اشعار فریدون مشیری صورت گرفته است تا در پایان بتوان درک و تصویر درستی از روزگار شاعر و جامعه آن زمان داشت.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی اجتماعی، فریدون مشیری، جهل، فریب، ریاکاری.

^۱ m.setoodian@gmail.com

^۲ moslem.ragabi@yahoo.com

- ۲۳ - ----- (۱۳۹۲)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ شانزدهم، تهران: آگه.
- ۲۴ - شمیسا، سیروس (۱۳۷۵)، کلیات سبک‌شناسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- 25- ----- (۱۳۸۳)، نقد ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- 26- ----- (۱۳۸۶)، سبک‌شناسی شعر، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۷- صفوی، کوروش (۱۳۷۰)، گونه‌های هنجارگریزی در شعر، ماهنامه خاوران، سازمان چاپ مشهد، شماره هفتم و هشتم، خرداد و تیر ۱۳۷۰.
- ۲۸- ----- (۱۳۹۰)، از زبان‌شناسی به ادبیات (۲۰۱)، چاپ سوم، تهران: سوره مهر.
- ۲۹- صهبای، فروغ (۱۳۸۴)، برجسته‌سازی واژه و ترکیب در شعر اخوان، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره (۴۶-۴۵)، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ۱۶۷-۱۴۲.
- ۳۰- صمصام، حمید و نجار همایونفر، فرشید (۱۳۸۸)، درآمدی بر نقد شعر فارسی، چاپ اول، تهران: دستان.
- ۳۱- علوی مقدم، مهیار (۱۳۸۱)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، چاپ اول، تهران: سمت.
- ۳۲- فرضی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، «هنجارگریزی واژه‌هایی، نحوی در شعر نیما»، مجموعه مقاله‌های دومین همایش ملی نیماشناسی، ۱۳۵۵-۱۳۷۵، شماره ۳.
- ۳۳- قادری، بهزاد (1373)، زبان ادبی به عنوان نظام نشانه‌ها، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. به کوشش سید علی میرعمادی. چاپ اول، تهران: دانشگاه علامه.
- ۳۴- کاخی، مرتضی (۱۳۷۱)، صدای حیرت بیدار، تهران، زمستان.
- ۳۵- مدرسی، فاطمه و احمدوند، حسن (۱۳۸۴)، آشنایی زدایی و هنجارگریزی در اشعار نیمایی اخوان ثالث، نشریه فلسفه و کلام علامه، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۶، از ۱۹۹ تا ۲۲۸.
- 36- محسنی، مرتضی و صراحتی جویباری، مهدی (۱۳۸۹)، «بررسی انواع هنجارگریزی آوایی و واژگانی در شعر ناصر خسرو»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، بهار ادب، ۱-۲۴، شماره ۸.
- 37- محمدی، حسنعلی (۱۳۷۳)، شعر معاصر ایران: از بهار تا شهریار، چاپ اول، تهران: ارغنون.

نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری

دکتر مهدی ستودیان^۱

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی پردیس شهید بهشتی دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی

مسلم رجبی^۲

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی حکیم سبزواری

(تاریخ دریافت: ۹۵// تاریخ پذیرش: ۹۵//)

چکیده

یکی از اصطلاحات روانشناسی که وارد حوزه ادبیات شده «نوستالژی» است. نوستالژی با این که تقریباً به تازگی در عرصه‌های هنر و علوم مختلف خودنمایی می‌کند اما به هیچ وجه نوظهور و نوپا نیست. به طور کلی آدمی هیچ‌گاه از وضع موجود، و احوال زمانه‌ی خویش راضی نبوده است و هر کس به نوعی با این دل‌تنگی‌ها روزگاری قرین بوده است. نوستالژی انواعی دارد که یکی از آنها نوستالژی اجتماعی است. این نوستالژی در حوزه ادبیات، نظر بسیاری از شعرا و ادبا و منتقدان را به خود جلب کرده است. یکی از شعرای توانمند معاصر که می‌توان اشعارش را از دیدگاه این نوع نوستالژی مورد بررسی قرار داد فریدون مشیری است. به راستی که اشعار فریدون مشیری آینه تمام‌نمای جامعه و روزگار شاعر است. این پژوهش با هدف تبیین مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی و با بررسی و کند و کاو در اشعار فریدون مشیری صورت گرفته است تا در پایان بتوان درک و تصویر درستی از روزگار شاعر و جامعه آن زمان داشت.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی اجتماعی، فریدون مشیری، جهل، فریب، ریاکاری.

^۱ m.setoodian@gmail.com

^۲ moslem.ragabi@yahoo.com

۱- پیش در آمد

نوستالژی (Nostalgia) واژه فرانسوی است برگرفته از دوسازه یونانی (Nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است. (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱) و در برخی از متون این گونه معنی شده است: «دل تنگی از دوری میهن، درد دوری میهن، حسرت گذشته، آرزوی گذشته و اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته و...» (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳؛ زمردیان، ۱۳۷۳: ۴۹؛ آریانپور، ۱۳۸۰: ۴/ ۳۵۳؛ فورست، ۱۳۸۰: ۵۳؛ آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶) معادل این کلمه در عربی، الاغتراب، الغربه و الحنین است. (فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۱۶۳۰) نوستالژی یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان تمامی انسان‌هاست و به لحاظ روانی تقویت این حس آن گاه صورت می‌پذیرد که فرد از گذشته خود فاصله بگیرد. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده‌اند. (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۳۹) نوستالژی در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش گذشته‌ای را در نظر دارد یا سرزمینی را که به خاطر سپرده است با حسرت و درد ترسیم می‌کند و به تصویر می‌کشد. در ادبیات معاصر هم به خاطر پیشرفت‌های سریع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت و دور افتادن از اصل و اساس آدمی، نوستالژی و غم غربت به وفور به چشم می‌خورد. تأسف به گذشته از موتیف‌های رایج شعر فارسی است (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۳۷). به اجمال می‌توان گفت که مسایل سیاسی، اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی شاعران، تأثیر مدرنیسم و صنعت جهان معاصر بر روابط و روحیه‌ی انسان‌ها و عوامل دیگر، موجب بروز غم غربت در شعر معاصر ما شده است. ری حس دلتنگی را مهم‌ترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند. (ری ۱۹۹۶: ۸۲) در شعر شعرای معاصر و به دلیل عوامل فردی و اجتماعی مهم‌ترین مضمونی که جلوه‌گری می‌کند، «نوستالژی» است. (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۶)

۲- مسأله‌ی پژوهش

- الف) آیا در شعر فریدون مشیری مهرورزی جایگاهی دارد و آیا مردم عصرش را به این صفت نیک آراسته می‌بیند؟
- ب) آیا فریدون مشیری در شعر خویش از منسوخ شدن ارزش‌ها و یا بدل شدن آنها به ارزش و هنجار، در جامعه سخن می‌گوید؟
- ج) چه مواردی را می‌توان از مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری برشمرد؟
- د) آیا فریدون مشیری در سرودن اشعار نوستالژیکی خویش به نیما و مولانا نظر داشته است؟

۳- فرضیه پژوهش

چنین به نظر می‌رسد که فریدون مشیری به خاطر جو خفقان و اختناق شدید بر مردمان عصرش و هم‌چنین ظلم و ستم زیاد حاکان جور، مهرورزی را گوهر کمیابی دیده است که خیلی کم در جامعه مشاهده می‌شود. خیلی از ارزش‌ها با استناد به اشعارش بی ارزش شده و بسیاری از رذایل مثل دغلكاری‌ها و نیرنگ‌ها ارج و منزلت یافته است. چنین استنباط می‌شود که جامعه وی از جهل و ظلم و حسادت و ملامت رنج می‌برد. گویا فریدون با سرودن اشعاری مثل شعر آی آدم‌های نیما به دنبال هوشیار کردن جامعه‌ی غفلت زده خویش است و گاهی هم با اشاره به شعر مولانا در جستجوی انسان کاملی است تا جامعه‌ی خویش را سروسامانی دوباره ببخشد. در ادامه پژوهش به همه این پرسش‌ها و فرضیه‌ها پاسخی روشن و مستدل داده خواهد شد.

۴- پیشینه پژوهش

اگر چه راجع به نوستالژی، تحقیقات و پژوهش‌های زیادی صورت گرفته که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری (مهدی شریفیان، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره شصت و هشت، زمستان ۱۳۸۶)، بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری (مهدی شریفی، پژوهشنامه ادبیات غنایی، شماره پنجم، ۱۳۸۶)، غم غربت در شعر معاصر (یوسف عالی عباس‌آباد، فصلنامه گوهر گویا،

شماره شش، ۱۳۸۷)، بررسی نوستالژی در شعر فخرالدین عراقی (محمد حسین دهقانی، نامه پارسی، شماره پنجاه، ۱۳۸۸)، بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق (نجمه نظری، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره چل و شش، ۱۳۸۹)، بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو (جهانگیر صفری، پژوهشنامه ادبیات غنایی، شماره پانزدهم، ۱۳۸۹)، بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه‌ی فردوسی و آثار شهریار (فاطمه غفوری، فصلنامه ادبیات فارسی، شماره پانزدهم، ۱۳۸۹)، غم غربت در اشعار منوچهر آتشی (سید کاظم موسوی و جهانگیر صفری، پژوهشنامه ادبیات غنایی، شماره نوزدهم، ۱۳۹۱) و ... ولی پژوهشی که به بررسی نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری بپردازد هنوز به رشته تحریر در نیامده است. بدیع بودن موضوع تحقیق، ما را به انجام پژوهش ترغیب و تحریز نمود.

۵- نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری

شاعران معاصر، دلگرفتگی‌ها و آزرده‌گی‌های ناشی از محیط و زمان فعلی را در لابه لای اشعار خویش گنجانده و امیال و آرزوهایی مانند بازگشت به خاطرات خوش گذشته، دل‌تنگی و حسرت برای از دست‌رفته‌ها را به تصویر می‌کشد. ارگانیک نوستالژی گاه شخصی است گاه اجتماعی، گاه عاطفی و گاه فردی و گاه انسانی و گاه هم فلسفی. اما در نوستالژی فلسفی شاعر غمش «اندوه بودن یا نبودن است، اندوه مرگ و زوال و تلاشی، این اندوه ناشی از نگرش بدبینانه و پوچ انگارانه به جهان است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

در نوستالژی فردی شاعر به بیان تنهایی، عشق، زیبایی، هجران و سفر و شکست‌های شخصی خود می‌پردازد. او سرگردان و مضطرب و به قولی «مرثیه گوی دل دیوانه» خویش است. در نوستالژی اجتماعی غم او جهل اجتماعی و فقر و بیچارگی مردم و ستمگری و خفقان است که دل او را سخت به درد آورده است مرغ جانفش را می‌آزارد.» (همان: ۱۴۲)

یکی از این شعرای جامعه‌گرا که اشعارش را می‌توان آینه‌ی تمام‌نمای عصرش نامید فریدون مشیری است. مشیری فرزند ابراهیم در (۱۳۷۹-۱۳۰۵) در تهران از مادر زاده شد. پدر و مادرش نیز هردو اهل شعر و ادب و مطالعه بودند. همین انس خانواده به ادبیات فارسی باعث شد که از کودکی به تحصیل ادب و سرایش شعر بپردازد. (حقوقی، ۱۳۷۷: ۵۳۸)

از هجده سالگی اشعار او به طور پراکنده در مطبوعات منتشر می‌شد. بیشتر وقت مشیری صرف مطالعه دیوان‌های شعر استادان ادب فارسی گشت و سرانجام در سوم آبان سال گذشته دیده از جهان فرو بست. «آشنایی مشیری با شعر نو و قالب‌های آزاد او را از ادامه شیوه کهن باز داشت، اما راهی میانه را برگزید. یعنی نه اسیر تعصب سنت‌گرایان شد و نه مجذوب نوپردازان افراطی گردید.» (برقی، ۱۳۷۳: ۱۱) راهی که او برگزید همان هدف نهایی بنیانگذاران شعر نو است. مشیری از جمله شاعرانی است که شعرش مورد توجه محافل ادبی و هنری قرار گرفته و با استقبال مردم روبه رو شده است. او تحت تاثیر اشعار فریدون توکلی قرار گرفت ولی خود تاثیر زیادی بر شاعران جوان از جمله فروغ فرخزاد گذاشت. او در گروه تغزل سرایان جدید جای می‌گیرد (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۵۳؛ شکیبا، ۱۳۷۹: ۳۷۴) در مجموعه "نایافته" و "گناه دریا" نوعی تغزل عاشقانه ارایه می‌دهد، اما قالبی را که انتخاب می‌کند چار پاره است. در سرود غزل هم توفیق فراوان یافت. (عظیمی، ۱۳۶۹: ۶۲۵) دکتر زرین کوب در مورد وی گفته است: «به خاطر همین وجدان پاک انسانی، همین عشق به حقیقت و همین علاقه به ایران و فرهنگ ایرانی است که من فریدون را مخصوصاً در سال‌های اخیر، هر روز بیش از پیش در خور آفرین یافته‌ام. به گمان من فریدون شاعری است واقعی شاعر واقعی عصر ما هنرمندی بی‌ادعا شاعری خردمند.» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۳) لازم به ذکر است که بگوییم فریدون مشیری شعر اجتماعی سروده است و اشعارش هم به‌طور کلی بیشتر روح و لحن غنایی دارد. اوصاف بکر و پرمعنی و زبانی بلیغ در شعر او دیده می‌شود. (حاکمی، ۱۳۷۳: ۱۲۳) از ویژگی شعر فریدون می‌توان به نفی خشونت و تبلیغ محبت اشاره کرد. (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۵۳) از آثارش می‌توان به کتب زیر اشاره کرد: تشنه‌ی طوفان، گناه دریا، ابر و کوچه، بهار را باور کن، از خاموشی، مروارید مهر، آه باران، از دیار آشتی، با پنج سخن سرا، لحظه‌ها و احساس، آواز آن پرنده‌ی غمگین، تاصبح تابناک اهورایی.

فریدون مشیری شاعری است که اندیشه محبت و خدمت به دیگران در تار و پود جان‌ش ریشه دوانیده است. خیر خواهی و یاری مردمان با خون وی ممزوج و با گل‌ش عجین شده است:

اندیشه‌ی محبت و خدمت به دیگران نقش و نگار باخته با تاروپود ماست
آیین خیرخواهی و یاری و مردمی با خون ما سرشته روان در وجود ماست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۶۸)

در حقیقت وی شاعری است نازک اندیش، لطیف الطبع، روحی دارد سخت لطیف که حتی نمی‌تواند در برابر پژمرده شدن یک شاخه‌ی گل بی‌تفاوت باشد. رخسار رنجور کودکی بیمار دلش را سخت آزرده می‌سازد. حتی پرنده نغمه‌خوان را نمی‌تواند محبوس و محصور ببیند و خیلی از این صحنه‌ها و تصاویر این گونه او را غصه‌دار می‌سازد:

من که از پژمردن یک شاخه گل / از نگاه ساکت یک کودک بیمار / از فغان یک قناری
در قفس / از غم یک مرد در زنجیر حتی قاتلی بردار / اشک در چشمان و بغضم در
گلوست. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۷)

لذا با این گونه اشعار سعی شاعر بر این است تا ناپاکی‌ها را نادانی‌ها را از جامعه بزدايد و مهربانی‌ها را دانایی‌ها را جایگزین سازد:

این همه موج بلا در همه جا می‌بینم / آی آدم‌ها را می‌شنوم / نیک می‌دانیم / دستی از
غیب نخواهد آمد

هیچ یک حتی یک بار نمی‌گوییم / با ستمکاری نادانی این گونه مدارا نکنیم / آستین‌ها
را بالا نزنیم

دست در دست هم از پهنه آفاق برانیمش / مهربانی را / دانایی را / بر بلندای جهان
بنشانیمش. (شاکری، ۱۳۸۷: ۲۳)

چرا که جامعه‌ای که شاعر زندگی می‌کند در اثر رذایل اخلاقی و بدل شدن ارزش‌ها به ضد ارزش و رواج یافتن ضد ارزش‌ها، بی‌روح و ملال‌آور شده است. لذا شاعر این گونه از این همه دلمردگی و بی‌طرواتی در رنج است:

شهر را گویی نفس در سینه پنهان است / شاخسار لحظه‌ها را برگی از برگی نمی‌جنبند /
آسمان در چهار دیوار ملال خویش زندانی است / روی این مرداب یک جنبنده پیدانیست /
آفتاب از این همه دل‌مردگی‌های روی گردان است / بال پروازمان بسته است / زندگی سر
در گریبان است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۳)

در جامعه‌ی وی حتی از نفاق و دو رویی، سرزنش و ملامت، بخل و حسادت نشانه‌ها و ردپاهایی می‌بینیم:

گفتم قفس ولی چگونه بگویم که پیش از این / آگاهی از دورویی مردم مرا نبود.
در همه عمر جز ملامت من / گوش من از تو محبتی نشنود / وین زمانه هم در آستانه
مرگ / بی شکایت نمی‌کنی به رود... خوش سرایی است این جهان لیکن / جان آزرده‌گان در
آن فرسود. (شاکری، ۱۳۸۷: ۵۰۱)

چرا مرا می‌زد؟ / چرا مرا می‌سوخت؟ / چرا مرا می‌کشت / به هیچ باور این درد در
نمی‌گنجد / که شادمان کند از رنج من حسودم را. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۹۸)
لذا مدام در پی چاره‌جویی است تا اجتماع خویش را نجات داده و صفات آرمان‌شهر
واقعی را در آن متبلور سازد:

دریا و من شب تا سحر بیدار ماندیم / شعری سرودیم / اشکی فشانندیم / شب تا سحر
آشفته حالی بود با آشفته‌گویی / اندوه یاران بود و این آشفته‌پویی / براین پریشان‌روزگاران
چاره‌جویی. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۱۹)

لذا هم چون مولانا که می‌سراید:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو دد ملولم انسانم آرزوست.

(مولوی، ۱۳۸۰: ۴۴۱)

چنین در ظلمات و سیاهی‌ها فرو می‌رود تا انسان کاملی را بیابد شاید بتواند جامعه را
با انفاس وی از لوث آلودگی‌ها تطهیر کند:

یکی به پرسش بی پاسخم جواب دهد / یکی پیام مرا / از این قلمرو ظلمت به آفتاب
دهد / که در زمین که اسیر سیاهکاری هاست / و قلب‌ها دگر از آشتی‌گریزان است / هنوز
رهگذری خسته را تواند دید / که با هزار امید / چراغ در کف / در جستجوی انسان
است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

اینک برخی از مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری:

۱-۵ دغل بازی

دغل کاری و مکر و فریب در اجتماع فضا را برای نفس کشیدن شاعر سخت و طاقت فرسا کرده است. وی با اندوهی نوستالژی وار از صفای باطن و یکرنگی مردمان گذشته یاد می کند ولی اینک شاعر نه از تبسم شیرین جلوه ای می بیند و نه از ترنم دل نشین نغمه ای می شنود هرچ هست دغل است و تقلب و مکر و حيله:

دردا که با برآمدن خورشید دیگر نه آن صفای خوش آیند است
دیگر نه آن تبسم شیرین است دیگر نه این ترنم دل بند است
روز است و گرم تاز دغلبازان در عرصه تقلب و ترفند

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۸)

وی حتی چنان از وجود مکر و فریب شدید در جامعه آزرده شده، که سرخورده از اجتماع خویش، میل به حبس و حصارهای آهنین زندان می کند تا اندکی در کنج آن به دور از غوغای مکر و فریب بیاساید:

اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر بار دگر به کنج قفس رو نموده ام
بگشای در که در همه دوران عمر خویش جز پشت میله های قفس خوش نبوده ام

(شاکری، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

وی کشورش را که به قول خودش رشک جنان بوده، تحت سلطه فریبکاران می بیند و در اندوهی فراگیر می سراید:

بین تو ظلم و ستم های این جفاکاران بین تو حيله و مکر و فریب بدکاران
دمی نظر بنما بر جفای مکاران بین تو کشور جم را که بوده رشک جنان

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۹)

گویا چیزی مثل مکر و فریب دل وی را داغدار نساخته و اگر این گونه نبود هیچ گاه شاعر مرارت های حصار آهنین زندان را به خوشی های اجتماع بر نمی گزید. تمایل وی حبس و تن دادن به مشقت های آن حاکی از اجتماعی نیرنگ باز و فریبکار دارد که دل دردمند شاعر نمی تواند آن را برتابد.

۲-۵ ناامیدی

نبرد روحیه امید و امیدواری در جامعه‌ی شاعر، یکی دیگر از اموری است که شاعر در مورد آن اندوه سروده‌هایی دارد:

چگونه پیچک غم ارغوان شادی را به باغ خاطر ما جاودانه پژمرده است
چونه کم کم ز نگار ناامیدی‌ها جلای آینه‌ی شور و شوق را برده است

(شاکری، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

چنان که ملاحظه می‌شود ناامیدی جوانه‌های شادی و طروات را می‌خشکاند و بوستان خاطره‌ها را می‌پژمراند. از منظر شاعر ناامیدی زنگاری است که بر آینه دل آدمی می‌نشیند و اشتیاق و سرزندگی را با زنگار و کدورت خویش می‌پوشاند.

۳-۵ جنگ و دشمنی

جنگ و خونریزی یکی دیگر از مواردی است که شاعر لطیف‌الطبع ما را سخت اندوهناک ساخته است. آتش جنگ جهانی را چنان وسیع و دامن‌گیر دیده است که به خاطر آن ناله‌ها بر افلاک و خون‌ها بر خاک ریخته شده است:

کودکی رفت و جوانی آمد حیف کاین جنگ جهانی آمد
هر طرف جنگ پی‌مستی خاک هر طرف ناله رود بر افلاک
نه بود نان ز برای خوردن نه بود گور برای مردن.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۳)

لذا این‌گونه بی‌صبرانه منتظر پایان جنگ و خونریزی است:

ای خدا این جنگ عالم‌سوز کی گردد تمام روز کشورهای گیتی گشته تیره تر ز شام
مادران اندر غم فرزند زاری می‌کنند همسران از دیده می‌ریزند اشک سرخ فام
روز و شب بر شهرها از آسمان نیلگون بمب می‌ریزد به روی خانه‌های خاص و عام

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۶)

حتی وی با دیدن هواپیماهای آتش بار و بمب افکن چنین انزجارانه می‌سراید:

این هیولا که رفته به افلاک

چتر وحشت گشوده بر سر خاک
 نیست شاخ و گل و شکوفه و برگ
 دود و ابراست و خون و آتش و مرگ (شاکری، ۱۳۸۷: ۸۹)

روح شاعر چنان لطیف است که حتی نمی‌تواند جنگ و دعوای پرندگان را بر سر آب
 و دانه تماشا کند چراکه با دیدن این صحنه شاعر پی به حقیقتی ژرف می‌برد:
 بسته بالان قفس / بی خیال / بر سر یک دانه با هم جنگ و غوغا داشته
 تا برون آرند چشم یکدیگر را / بر سر هم خیز بر می‌داشته ...
 گفتم ای بیچاره انسان / حال اینان حال توست
 چنگ بیداد اجل در پشت در / دنبال توست
 پشت این در، داس خونین دست اوست
 تا گریبان تو را آرد به چنگ / دست خون آلوده و در جست و جوست.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۵۹۴)

گویا در این روزگار دیگر کبوترها که پیام‌آور آزادی و صلح و آشتی هستند حق
 ندارند که در آسمان رهایی بال بکشایند و به پرواز در آیند:
 روزگاری است که پرواز کبوترها / در فضا ممنوع است / که چرا / به حریم حرم جت‌ها
 خصمانه تجاوز شده است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۴۹)

لذا خاضعانه از آتش‌افروزان خواهش می‌کند و رخسار اشک‌آلودش را واسطه قرار
 می‌دهد و حرمت مادران دلواپس را پیش می‌کشد تا شاید دلی به رحم آید:
 با تمام اشک‌هایم باز نومیدانه / خواهش می‌کنم / بس کنید / بس کنید / فکر مادرهای
 دلواپس کنید / رحم بر این غنیمه‌های نازک نورس کنید / بس کنید... شرم‌تان باد ای
 خداوندان قدرت / بس کنید / بس کنید از این همه ظلم و قساوت بس کنید.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۸۶ و ۳۷۰)

لذا سعی دارد با پیش کشیدن این فضائل اخلاقی، مردم را به صلح و آشتی و محبت
 فراخواند:

هنوز دوست داشتنی است هنوز بذر محبت به سینه کاشتی است
 هنوز در دل خاموش در غارهای غریب پرنده‌ای و درختی گل و گیاهی هست
 (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۰)

همان‌طور که مشاهده می‌شود از منظر شاعر جنگ و دشمنی و دعوا، انسان‌های بی‌گناه زیادی را هلاک می‌کند و این آتش جنگ را خانمان‌سوز دیده که روز روشن مردمان را تیره‌تر از شام تار ساخته است.

۴-۵ بی‌دینی:

وقتی شاعر دین و شریعت را ملعبه‌ی دست ناپاکان و بی‌خردان می‌بیند وقتی در جامعه خویش تباهی‌ها را به نظاره می‌نشیند این‌گونه از بی‌ایمانی جامعه‌اش ناله سر می‌دهد:
 بس گونه‌گون فریب که ایمان است بس گونه‌گون دروغ که سوگند است.
 (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۵)

لذا با نگاهی نقادانه و موشکافانه می‌سراید که هیچ‌کس کاری نمی‌کند و همه اهل زبان و شعارند، کسی پای در راه عمل به آیین دین و مذهب نمی‌گذارد:
 تو هم پنجره بگشای که غوغای ددان است همه دین و خرد ملعبه دست بدان است
 خرد مسخره بی‌خردان است تباهی است تباهی است
 همه را راهنمایند یکی راه گشا نیست.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۴۹۴)

وی چنان جامعه خود را در سیاهی‌ها و ناپاکی‌ها غرق دیده که همه در ظاهر دغدغه خدا و خداشنای را دارند ولی یکی طریقتش به دین و خدا ختم نمی‌شود:
 هوا نیست / هوا نیست / همه پنجره‌ها بسته غبار است، سیاهی است
 فضایی که به دلخواه یکی آه کسی از قفس سینه رها نیست
 شگفتا و در دنیا که در این فلسفه بافان / درین وعده خلافان
 همه حرف خدا هست ولی راه خدا نیست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۵۹۸)

جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند دست پسود شیاطین شده و لذا از مظاهر قیام و دادخواهی استمداد می‌طلبد:

دست یزدان نیست / دشت شیطان است دستاورد خونبار تهی مغزان / های بابک کاوه
رامین مهرداد از جای برخیزید / کشور آزاد مردان بی صدا مانده است / چشم در راه شما
مانده است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۷۵)

آن گونه که مشاهده می‌شود شاعر از تباهی‌ها خود دل می‌خورد و بدل شدن مظاهر بی‌دینی هم چون فریب و دورغ را به جلوه‌های ایمان دل نازک وی را سخت مجروح می‌سازد. جامعه شاعر مشحون از بی‌قیدی‌ها و بی‌بندوباری‌هاست که همه در اثر بی‌دینی و تسلط انسان‌های بد طینت و تباهاکار است.

۵-۵ ریاکاری و تملق:

ریاکاری و تملق یکی دیگر از اندوه سرودهای فریدون است. ریاکاری چنان در جامعه شاعر موج می‌زند که حتی چپاولگران از کشتن و غارتگری ابایی ندارند

روز است و و های وهوی ریاکارن هنگامه‌ی چه برد و چه برند است
بازار چند و چون چپاول‌ها تا خون بهای بشر چند است

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۹)

لذا شاعر وقتی جامعه خود را از مدینه فاضله و آرمان شهر واقعی خویش دور می‌بیند این گونه از تظاهرکاری‌ها و تملق‌ها شکوه سر می‌دهد:

با ما به آشتی منشینید / ما از جهان خوب شما دور مانده‌ایم / ما در حصار پوچ تظاهر /
ما در غبار شوم تملق / محصور مانده‌ایم. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۶۳)

شاعر تظاهر و ریاکاری را پوچ و بی‌اساس و تملق و چاپلوسی را شوم و بی‌ارزش خوانده و معتقد است جامعه‌اش به خاطر این دو صفت زشت از آرمان‌شهر حقیقی خویش دور مانده است.

۵-۶ آزادی

یکی دیگر از اندوه سروده‌های فریدون مشیری محبوس بودن مردم است. نداشتن آزادی حسرتی است جانکاه. به همین خاطر است که شاعر همیشه در جستجوی نشانه‌ای از آن است:

من از میان قفس / شادمانه بانگ زدم / نشانه‌ای ز رهایی / ستارگان دانند.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۴۸۹)

این شاعر است که هم چون مرغی در بند می‌خواهد فریاد داد خواهی سردهد ولی به خاطر اختناق شدید جامعه این فریاد را در سینه خویش نهفته می‌دارد و این‌گونه از نبود آزادی می‌گوید:

مرغان رسته در بند / در سینه‌ها نهفته / فریاد دادخواهی. (شاکری، ۱۳۸۷: ۵۹۶)

وی با اشاره به شعر به یاد ماندنی مرغ سحر ناله سر کن ... این گونه از آزادی و آزادگی دم می‌زند:

«می‌خواستی که مرغ سحر ناله سر کند / داغ تو را به ناله‌ی خود تازه‌تر کند

می‌خواستی که این قفس تنگ و تار را / با شعله‌ی آه شرر بار بشکند / زیرو زبر کند

در آرزوی مژده آزادی بشر / می‌خواستی که عرصه این خاک توده را / چون سینه تو از

نفسی پر شرر کند. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۰۲)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود آزادی دغدغه‌ای است که ذهن شاعر را حتی در بند و محبوس، به خود مشغول داشته است و در آرزوی مژده‌ی آزادی می‌خواهد با آتش درون، هستی را پر شرر کند و بانگ فریاد خواهی را به گوش همگان برساند.

۵-۷ ظلم و ستم:

ظلم و ستم تنها رذیله‌ای است که شاعر نمی‌تواند در برابر آن بی‌تفاوت باشد، ستم به مظلومان و غارت اموال ستم‌دیدگان وی را به فکر قیام و شورش می‌اندازد تا با قلم آتشین و خویش مردمان را علیه ظالمان و ستمکاران بشورانند:

ستم بود بر خلق و غارتگری مرا نیز شوری که رسوا کنم
قلم در کفم بود و می‌تاختم که مشت ستمکاران را واکنم

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۴)

وی هر روزه اخبار دردناکی از ستم و ستمکاری می شنود که در گوشه‌ای از این دنیای پرغوغا ستم کشیده‌ای در رنج و تحت شکنجه است:

جهان پر از خبر است در این کرانه که ماییم روز و شب ده بار
سیاه‌نامه ناسازگاری بشر است حکایت ستم آدمی به یکدیگر است

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۰)

همیشه ظلم و ستم ظالمان بوده که وطن و جامعه آرمانی شاعر را چنین شرربار ساخته

است

بین توام وطن را که زار و گریان شد بین تو کشور جم را چگونه ویران شد
میان آتش بیداد و ظلم بریان شد به بینوایی مردم چگونه حیران شد

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۹)

لذا شاعر با نگاه به جامعه ای که ذره‌ای عطوفت و نوع دوستی در آن دیده نمی‌شود، آدمیت را، جوانمردی و فتوت را از همان بدایت زندگی بشری مرده دیده و این گونه می‌سراید:

از همان روزی که دست حضرت قاییل گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان آدم ز هر تلخ دشمنی در خونشان جوشید
آدمیت مرد گرچه آدم زنه بود

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۵)

چنان‌که ملاحظه می‌شود به عقیده شاعر ظلم و ستم هر روزه، در گوشه و کنار هستی تکرار می‌شود و شاعر در پی این است تا به قول خودش مشت ستمکاران را وا کند و آنان را رسوا سازد.

۵-۸ عدالت:

فریضه‌ای دیگر که شاعر از نبود آن در جامعه‌اش در رنج است عدل و عدالت است.

لذا این گونه اندوه‌وار می‌سراید:

خراب گشته بنای عدل و آزادی به پا شد است هزاران بنای بیدادی
به مملکت کسی نبود به فکر آبادی تمام در پی دزدی و جور و شیادی

(شاکری، ۱۳۸۷: ۵۴)

لذا اندوهش مضاعف می شود و می گوید:

کاش / در جهان ذره ای عدالت بود. (شاکری، ۱۳۸۷: ۵۲)

همان طور که ملاحظه می شود شاعر بنای عدل را خراب دیده و به تبع آن کاخ های ظلم و ستم سربرمی افرازد. از منظر شاعر وقتی که عدالت نباشد دیگر نباید به فکر آبادانی بود بلکه جامعه از دزدی ها از جور و ستم ها مشحون می شود.

۹-۵ فقر

چیز دیگری که دل دردمند فریدون را بسیار داغدار کرده، دنیاپرستی و ثروت اندوزی است. در حقیقت این بدل شدن ارزش به ضد ارزش است که شاعر مال و منال دنیوی و جاه و مقام را عامل عزت و احترام در جامعه اش می بیند و فقر و نداری را مایه ذلت و خواری. لذا در شعری انتقادی و نیش دار چنین می سراید:

این جا لباس فاخر و پول کلان بیار تا بنگری که چشم همه عذر خواه توست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

لذا فقر را گناهی می داند که فقط با مرگ می توان از آن رست و هیچ کس را در جامعه اهل انفاق و کمک نمی یابد و این گونه مویه کنان می سراید:

باور کن که در دلشان می کند اثر این قصه ای تلخ که در اشک و آه توست
ای بینوا که فقر تو تنها گناه توست در گوشه ای بمیر که در این راه راه توست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

چنان که ملاحظه می شود در جامعه شاعر، اعتبار اشخاص به مقام و لباس ظاهرشان است و فقر هم گناهی است که با مرگ می توان از دام آن رست.

۱۰-۵ جهل و نادانی

آنچه دل دردمند فریدون مشیری را درد می آورد و عمق جانش را این غم جانگداز می خلد بدل شدن ضد ارزش به ارزش و منسوخ شدن ارزش ها در جامعه است. وی که نادانان را در صدر امور حکومتی می بیند و افراد لایق را گوشه نشین، چنین عقیده دارد که

جهان با آن فراخی و وسعتش، هم چون قفسی است که دانایان را محصور کرده و آنان را اسیر جهل و بی دانشی کرده است:

تا که نادان به جهان حکمروایی دارد همه جا در نظر مردم دانا قفس است
(شاکری، ۱۳۸۷: ۴۹۲)

وی نادانی را به عقابی مانند کرده که بال گسترده و سایه بر سر مردم انداخته است و به تبع این جهل و نادانی، پیکره مردمان مظلوم و بی گناه زیر بار ستم مجروح و رنجور گردیده است:

بیامدند اجانب به سوی کشور ما عقاب جهل بگسترده بال بر سر ما
به خواب ناز فرو رفته شاه و لشکرها به زیر بار ستم خرد گشته پیکر ما
(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۹)

همان گونه که ملاحظه می شود ضرر حکمرانی جاهلان و گسترش بی خبری و نادانی، ثمره ای تلخ هم چون هلاکت مردمان بی گناه و مظلوم در جامعه ی آن زمان شاعر است.

۱۱-۵ مهرورزی و هم دلی

مهرورزی یکی دیگر از اصول اساسی است که شاعر آن را می ستاید و به آن عشق می ورزد. فریدون این گونه از مهرورزی و هم دلی سخن می گوید و آن را جز آیین و دین خویش می شمارد:

من دل به زیبایی به خوبی می سپارم دینم این است / من مهربانی را ستایش می کنم آیینم
است

من رنج را با صبوری می پذیرم / من زندگی را دوست دارم
انسان و باران و چمن را می ستایم. (ص ۲۵۱)

و یا در ابیات زیر همه را برادر وطن خویش خوانده و مثل جسم و جان یکی می داند و آنان را از دل و جان دوست می دارد:

ما که اطفال این دبستانیم / همه از خاک پاک ایرانیم / همه با هم برادر وطنیم / مهربان
هم چو جسم با جانیم. (شاکری، ۱۳۸۷: ۱۶)

حتی وی مهرورزی را عامل حیات و سرزندگی می داند:

مهر می‌ورزیم / پس هستیم. (شاکری، ۱۳۸۷: ۲۲۰)

پس این گونه از نبود هم دلی اندهگین است :

دو همدل ندیدم در آن روزگار که همراهشان دست بالا کنم
مرامی که زاید ز مهر و خرد ندیدم که ناخوانده امضا کنم
مرا گفت تا گوهر مهر را نثار هر خلق دنیا کنم
و گر در دلی ره نبردم هنوز روا هست اگر دیده دریا کنم

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۶)

حتی شاعر مهرورزی را در جامعه خویش که مردمانش گرفتار خشم و ظلم و ستم هستند، گناهی نابخشودنی دیده تاوانی سخت باید برای آن پردازد:

خون چکد از پیکرم محکوم باورهای خویش / بوده‌ام دیروز هم آگاه از فردای خویش /

مهرورزی کم گناهی نیست می‌دانم / سزاوارم رواست. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۵)

در حقیقت مهرورزی مورد تجلیل شاعر قرار می‌گیرد و بی‌مهری را نکوهش می‌کند و از وجود این رذیله اخلاقی شاعر می‌گوید: «روا هست اگر دیده دریا کنم». همان‌طور که ملاحظه می‌شود فریدون مشیری یکی از شعرای توانمند معاصر است که به بیان مشکلات عدیده‌ی اجتماع خوی شپرداخته و تمام دغدغه‌اش این است که بتواند مردم جامعه را با اشعار خویش از خواب غفلت و بی‌خبری بیدار سازد.

۶- نتیجه

نوستالژی همان حس دل‌تنگی و اندوه انسان‌ها نسبت به گذشته و آن چیزهایی است که در زمان حاضر آنها را دسترس خود نمی‌بینند. هر شاعری هرگاه مجالی دست دهد، گاه و بیگاه به بیان این دل‌تنگی‌ها و اندوهناکی‌ها می‌پردازد. در حقیقت در میان مضامین و مفاهیم متنوع شعر فارسی، نوستالژی از زیر بنای عاطفی ویژه‌ای برخوردار است به‌ویژه نوع اجتماعی آن که شاعر تمام همّت و توان خویش را در بیان مشکلات اجتماعی مثل جهل و نادانی، بیچارگی و فقر مردم عصرش به‌کار می‌گیرد. فریدون مشیری شاعر توانمند معاصر ما که شعرش رنگ و روی اجتماعی دارد. در لابه لای اشعارش از ظلم و ستم و جوّ خفقان عصرش سخن به میان می‌آورد و تزویر و ریا، دگرگونی ارزش‌ها و رحجان یافتن بی‌هنری و جهل، بر فضل و دانش را مورد نکوهش قرار می‌دهد. سعی دارد برای التیام زخم درون جامعه‌اش، اشعاری بسراید تا به قول خودش با آه شرربارش مردم خفته و غفلت زده‌ی عصرش را بیدار سازد. گاهی هم برای تطهیر جامعه از لوث هرگونه آلودگی و تباهی‌ها، انسان کاملی را می‌جوید تا از او استعانت گرفته و ریشه‌ی ظلم و ستم را برای همیشه بخشکاند. در حقیقت شعر فریدون مشیری آینه‌ی تمام‌نمای عصر اوست که به وضوح می‌توان تصویر جامعه و مردم آن زمان را به‌خوبی دید.

فهرست منابع

- ۱ آریانپور، یحیی (۱۳۷۶)، از نیما تا روزگار ما، تهران: انتشارات زوآر.
 - ۲ آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز.
 - ۳ انوشه، حسن (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
 - ۴ باطنی، محمد رضا و دیگران (۱۳۷۲)، واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
 - ۵ برقعی، سید محمد باقر (۱۳۷۳)، سخنوران نامی معاصر ایران، تهران: خرم.
 - ۶ پور افکاری؛ نصرت الله (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع روانشناسی و روان‌پزشکی انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
 - ۷ حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۳)، ادبیات معاصر ایران، تهران: بی نا.
 - ۸ حقوقی، محمد (۱۳۷۷)، مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، تهران: قطره.
 - ۹ دهباشی، علی (۱۳۷۸)، به نرمی باران؛ جشن نامه فریدون مشیری، تهران: سخن.
 - ۱۰ زمردیان، رضا (۱۳۷۳)، فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: قدس.
 - ۱۱ شاکری، محمد علی (۱۳۸۷)، آسمانی‌تر از خورشید؛ زندگی و شعر فریدون مشیری، تهران: ثالث.
 - ۱۲ شریفیان، مهدی (۱۳۸۶)، بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری، مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ص ۷۲-۵۱.
 - ۱۳ شکیبیا، پروین (۱۳۷۹)، شعر فارسی از آغاز تا امروز، تهران: هیرمند.
 - ۱۴ شمس لنگرودی، محمد تقی (۱۳۷۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران: مرکز.
 - ۱۵ شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، نگاهی به فروغ، تهران: مروارید.
 - ۱۶ فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، تصویر بلاغت، تهران: سخن.
 - ۱۷ فیروزآبادی، مجدالدین (۱۴۰۶)، القاموس المحيط، بیروت: موسسه الرساله.
 - ۱۸ فورست، لیلیان (۱۳۸۰)، رمانتیسیم، ترجمه مسعود جعفری جزی، تهران: مرکز.
 - ۱۹ عظیمی، محمد (۱۳۶۹)، از پنجره‌های زندگانی، تهران: آگاه.
 - ۲۰ مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۰)، غزلیات شمس، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱ Ray, yveline, (1996) memoire, oubliette, nostalgiaen thrapie: va demander a mammy, elle te recontera, Journal-Article.

